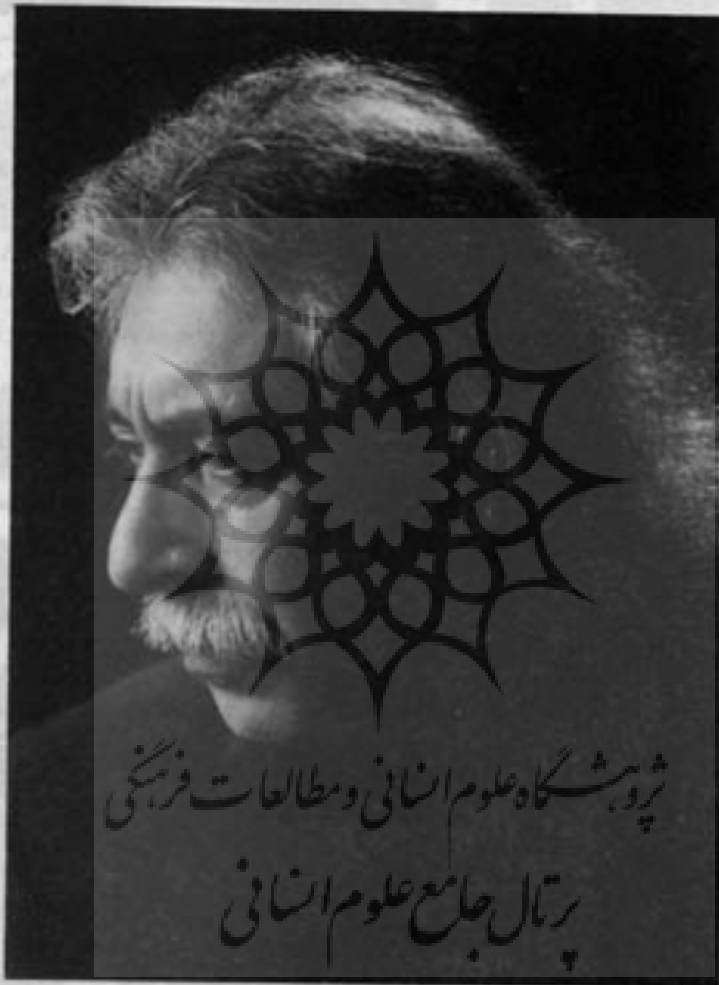


زیربنای بازیگری تیاتر است

گفت‌وگو با محمد جان گورن بازیگر سینما و رادیو و تلویزیون



اشاره

آقای بهروز خالقی دوست فرهنگی و اهل ذوق ما با دفتر مجله تماس گرفت که یکی از هنرمندان هموطن از ترکیه آمده و علاقه‌مند است که به دفتر «در دری» بیاید. قرار گذاشته‌شد و در پیشین یک روز از فصل خزان دیدار میسر شد. وقتی آمد، نمی‌دانستم نامش چیست. گفت: «گورن استم، محمد جان گورن و برای فعلاً در ترکیه زندگی می‌کنم.» خیلی زود کپ و گفت ما گرم شد و روی موضوع هنر، سینما، بازی در رادیو و تلویزیون افغانستان و کارهایی که انجام داده‌بود می‌چرخید. در کلامش گرمی، صمیمیت و استحکامی دوست‌داشتنی احساس می‌شد. بیش از همه روی حس بازیگری که باید یک هنرپیشه در هنگام اجرا بگیرد تأکید می‌کرد. در صحبت هایش عشق به فرهنگ و آداب و عنعنات موج می‌زد. گفت‌وگوی خواندنی‌ای با گورن صاحب صورت گرفت که مربوط است به خزان ۱۳۷۹ و متأسفانه تاکنون به دلایلی که همه خوانندگان فصلنامه می‌دانند فرصت چاپ آن فراهم نشده‌بود. امیدواریم این تأخیری را که در متن گفت‌وگو نیز تا اندازه‌ای مشهود است با توجه به تغییر شرایط کشور بر ما ببخشایید.

گروه هنر



● جناب آقای کورن، ضمن تشکر از شما، دوست داریم در ابتدا از زندگی شخصی شما آگاه شویم.

○ من در میمنه متولد شده‌ام و سال تولدم ۱۳۳۰ است. مکتب ابتدایی را در میمنه خوانده‌ام و لیسه را در لیسه شیرخان قندوز. در سال ۴۹ فارغ التحصیل شدم و بعد از آن دو سال کوپراتیف‌های زراعتی را تعقیب کردم و کورسی بود که آن را فرا گرفتم. چهار سال کارمند وزارت زراعت بودم. بعد از آن رفتم در رادیو افغانستان و در اداره هنر و ادبیات رادیو و تلویزیون مشغول کار شدم.

در سال ۱۳۶۰ افغانستان را ترک گفتم. چند ماهی در پاکستان بودم و بعد از آن رفتم ترکیه.

● چه اتفاقی پیش آمد که شما به سمعت هنر گرایش پیدا کردید؟

○ من از سن طفولیت و از زمانی که در مکتب ابتدایی بودم، در فعالیت‌های فرهنگی مکتب سهم می‌گرفتم و دوستانم تشویق می‌کردند و می‌گفتند خوب است و بالاخره با این کار، روی آوردم به طرف کتاب و یگانه چیزی که ذهن را پرورش می‌دهد، کتاب است. با برکت کتاب و کمی استعداد که خودم داشتم و تشویق دوستان و خانواده، دیدم که این کار را می‌توانم بکنم و رفتم و در حضور استاد‌های گرامی مثل استاد بیسد و دیگر دوستان و رفیق‌ها که فعلاً همه آن‌ها آواره هستند، کار من شروع شد. من تقریباً شش سال کارمند اداره هنر و ادبیات رادیو تلویزیون بودم، زیر نظر خانم فریده انوری که ایشان هم در حال حاضر آواره هستند.

● از میمنه مستقیم به طرف رادیو افغانستان در کابل رفتید یا نه؟
○ خیر، من از میمنه به قندوز رفتم و در آن جا در سال ۴۹ لیسه را تمام کردم. امتحان کنکور توانستم بدهم و بعد از آن رفتم کابل. در کابل گفتم می‌روم به افغان قلم و به خاطر این که همیشه فیلم می‌دیدم، می‌گفتم باید من هم هنرمند شوم. در آن جایکی از بزرگان بود و گفت: برادر! نمی‌شود. شما باید حداقل کورس بازیگری بخوانید و در این جا کورس و مکتبی در رشته بازیگری و تمثیل وجود ندارد. من رفتم در آن جا مأمور زراعت شدم و در جریان مأموریت زراعت یک امتحانی دادم در رادیو و بر اساس همان امتحان، روزی شد که من از رادیو رسماً دعوت شدم و در آن جا کارهای هنری من شروع شد. این کارها فقط در رشته بازیگری بود و سعی داشتم در این رشته خودم را برسانم. خیال آخر من هم همین بوده که یک روزی اگر امکان داشته باشد خودم کارگردانی بکنم.

● از چه سالی مشغول بازیگری در رادیو شدید؟

○ سالش را به خاطر ندارم. از شروع تأسیس تلویزیون در افغانستان و در کابل من مستقیماً در رادیو بازیگری می‌کردم.

● نمایشهایی که شما اجرا می‌کردید توسط چه کسانی نوشته می‌شد و از چه موضوعاتی برخوردار بود؟

○ نوشته‌هایی که در آن جا انتخاب می‌شد از طرف اداره هیأت تحریریه بود و آن‌ها نوشته را می‌گرفتند و می‌دیدند که مطابق به اصطلاح استانداردهای روز است یا نه و چقدر می‌تواند موضوع را به مردم بدهد. تلویزیون هم که نوپا بود و کارها آزمایشی بود. خود ما در حال آزمایش بودیم. البته من پیش از آن که به رادیو بروم در یکی از اولین فیلم‌های افغانستانی به نام «مجسمه‌ها می‌خندند» یک نقش داشتم و بعد از آن خدا مغفرتش کند آقای توریالی شفق که کارگردان آن فیلم بود، وقتی دید که من می‌توانم یک کاری بکنم، در فیلم دومش که از طرف شرکت خودش یعنی «شفق فیلم» به نام «غلام عشق» ساخته شد نقش اساسی تری به من

محول کرد. بعد از آن ادامه پیدا کرد و فیلم «سیاموی و جلالی» اولین فیلم رنگی افغانستان که آقای عباس شبان کارگردانی می‌کردند و در آن نقش داشتم و فیلم «غارتگران» که از جمله فیلم‌های خوب بود که تسلط انگلیسی‌ها را در افغانستان به نمایش می‌گذاشت و مبارزات افغانستانی‌ها را می‌خواستند تصویر کنند در آن نقش داشتم و کارگردان آن آقای عباس شبان بود.

● یعنی شما در عین بازیگری در رادیو و تلویزیون، بازیگری در سینما را نیز تجربه می‌کردید.

○ بله، صددرصد به خاطر این که من مسیر خود را انتخاب کرده بودم و می‌گفتم من بازیگر شوم، یعنی ممثل شوم این برای من کلان یک مکتب بود. با تمام کمی‌ها و کمبودهایی که داشتیم، سینمای افغانستان در حال رشد بود. می‌گفتم در رشد سینمای افغانستان تا حد امکان سهمی داشته باشیم. متأسفانه شرایط تاریخی این بود که همه را از هم بپاشد و تیت و پراکنده سازد.

● زمینه فعالیت شما در دو جا بوده، هم در رادیو تلویزیون و هم در سینما. در مرحله اول درباره بازیگری و نمایش‌های رادیویی و

یک هنرپیشه باید اول جامعه‌شناسی محیط خود را بفهمد، تاریخ خود را بفهمد و تیپ مردم خود را بفهمد و در نمایش نشان دهد. تقلید از هندوستان و یا کشورهای دیگری که جامعه ما را زیر چتر خود گرفته بود نباشد.

تلویزیونی صحبت بکنید. یک نمایشنامه را که قرار بود شما در رادیو اجرا کنید، چه مقدار روی آن تمرین می‌کردید و دیالوگ‌ها را چقدر رویش کار می‌کردید، یعنی نحوه بازیگری تان...

○ بازیگری در رادیو و تلویزیون و سینما فرق می‌کند. در رادیو با اجازه استاد‌هایی که شاید یک روزی صدای ما را بشنوند - چون حتماً مجله در دری در دنیا نشر و پخش می‌شود - و اگر من اشتباهی می‌کنم آن‌ها مرا ببخشند. در رادیو فقط با صدا بازی می‌شود و بازیگر رادیو باید درست بخواند و درست ادا بکند و تمام موضوعات نوشته را با تن صدای خود به حالت غم، به حالت شادی، حالت غضب و یا حالت یأس با صدای خود منتقل کند. در رادیو بازیگر در پشت میکروفن است و در تلویزیون در یک صندوقچه کوچک است. این برای بازیگر یک زیربنا نیست. زیربنای بازیگری در تئاتر است که من هر چند تجربه تئاتر را ندارم، ولی نظر به استعدادی که داشتم و صحبت‌هایی که با بزرگان داشتم، از آن‌ها می‌گرفتم. در آن جا در تلویزیون شما مفهوم و افاده را به تماشاچی فقط از طریق صورت تان می‌دهید، در حالی که آواز باید درست باشد، حرکات تان باید درست باشد. پیش از این که ما نمایشنامه را بازی کنیم، می‌خواندیم، چندین بار می‌خواندیم. با دوستان هنرمند و هنرپیشه



می نشستیم و تحلیل می کردیم؛ نظرات خود را به کارگردان می گفتیم و به یک نتیجه ثابت می رسیدیم و بعد از آن داخل استدیو می شدیم و کار شروع می شد. چندین بار ثبت می شد و باز کنترل می شد. اگر از نظر تکنیکی درست بود درست می شد و اگر نبود یک بار دیگر شروع می کردیم. در سینما فرق می کند. در سینما تکه تکه ثبت می شود و در این جا بازیگر باید احساسی که در صحنه پیشتر روی داده تداوم احساس خود را در صحنه بعدی حفظ کند و آن مفهوم را باید بدهد. ولی در تئاتر یک خط است، از این دروازه می آیی و یک قوس است، طی می کنی و از دروازه دیگر بیرون می آیی. در آن جا احساس هنرپیشه تداوم دارد.

● با این تصویری که شما از بازیگری ارائه کردید، می فهمیم که بازیگری در سینما بسیار مشکل تر از بازی در رادیو یا در تلویزیون یا حتی در تئاتر است. البته نظر برخی از صاحب نظران عرصه تئاتر این است که تئاتر مادر همه هنرها است و می شود گفت بازیگری در عرصه تئاتر بسیار مشکل تر است. نظر شما در این زمینه چیست و چگونه است که مشکل تر است؟

○ تئاتر مادر است، تئاتر اساس است. هنرپیشه ای که آموزش تئاتر دارد، در زمینه تلویزیون و سینما مشکلی ندارد. تئاتر قدیمی تر است نسبت به سینما و سینما را بعد از آمدن تئاتر ایجاد کردند. سینما بسیار گپ های



دیگر در میان دارد و البته هنرپیشه ای که تجربه تئاتر و آموزش تئاتر را دیده باشد، صددرصد در عرصه سینما هم موفق است.

● به یک نحو دیگر این سؤال را مطرح می کنیم در رابطه با بازیگری در رادیو و تلویزیون. اصولاً بازیگر چگونه به رادیو و تلویزیون افغانستان راه می یافت؟ یعنی نحوه پذیرش و انتخاب بازیگر از چه راهی بود؟ آیا از راه ارتباطات بوده یا نه یک انگیزه و یک توانایی که در بازیگر وجود داشت مطرح بود؟

○ البته این را هم نمی توان گفت که کاملاً بدون پارتی بوده است این را خدمت شما عرض کردم و وقتی رفته در رادیو، یک امتحانی گرفتند که ما چه اندازه معلومات داریم، فقط همین. در مرحله دوم، امتحان صدا گرفتند، چون موضوع صدا مطرح است. در آن جا تن صدا را امتحان می کنند که صدای این آدم چگونه است و ملاک دوم درست خواندن و درست ادا کردن کلمات است و من برای شما یک خاطره می گویم؛ یک کسی بود که با ما یک جا امتحان داد و آمد. خودش مدیر بود در صدارت. خوب کارها شروع شد. اولین کارها هیچ یادم نمی رود ربه کا بود از یک

نویسنده بسیار معروف انگلیسی به نام دافنه دوموریه.

او به اصطلاح آمده بود به عنوان هنرمند در آن جا و ما در جریان آشنایی ها و تماس ها دیدیم که اصلاً استعداد ندارد، او را صرفاً پارتی آورده بود. واسطه کرده گفته رادیو می روم. رنگ از نیرو خوشش آمده بود دیدیم همیشه مادوست ها گفتیم بدون این که این از ما خفه شود، گفتیم برو آن جا مدیر شو و امکان دارد یک روز رئیس شوی، یک روز امکان دارد بسیار شغل های کلان کلان را تو بگیری، حیث وقت تو. تو باید وقت خود را صرف کارهای اداری کنی. این جا یک استعداد به خصوص لازم دارد. یک هنرپیشه باید اول جامعه شناسی محیط خود را بفهمد، تاریخ خود را بفهمد و تیپ مردم خود را بفهمد و در نمایش نشان دهد. تقلید از هندوستان و یا کشورهای دیگری که جامعه ما را زیر چتر خود گرفته بود نباشد. ما می گفتیم نه فقط یک تیپ بخصوص افغانی، باید با تمام مشخصاتش بازی بکند و این هم برای افغانستان شناخته شود و هم برای تمام دنیا شناخته شود که ما در این گوشه دنیا با تمام فقر خود چه نوع فرهنگی داریم و این کار با دیدن و مشاهدات انجام می شود. مثلاً رفیق ما که آمد در آن جا، هیچ وقت نمی فهمید غضب یک دهقان بامیانی را چگونه می تواند ادا کند، در صورتی که او را ندیده و از کابل بیرون نرفته. او دهقان ندیده و هیچ وقت زانو به زانوی او ننشسته و با یک رمه دار هیچ وقت تماس نداشته. کار ما گرفتن از مردم است و دوباره به مردم دادن و یک کمی رنگ و روغن و فلغل و ادویه جات. آگاهی از فرهنگ مردم بسیار مهم است و می تواند به بازیگر کمک کند تا نقش خود را درست بازی کند.

● زوی این فرهنگ مردم، در حقیقت بازی گرفتن از فرهنگ مردم و به قول شما دوباره دادن به مردم از نگاه بازیگری و تئاتر، این سیاست را می شود گفت از کجا آمده بود در رادیو و تلویزیون؟ یعنی این سیاست را چه کسی تعیین کرده بود؟

○ در آن جا سیاست، سیاست یک گروه بود که خود ما بودیم. تلویزیون افغانستان در حال پایه گذاری بود و این پایه گذاری شد. ما در آن جا دوستانی داشتیم مثل منیر هویدا، حمیرا نکهت، فریده انوری، آقای سروزی، زلفی باباکوهی، آقای باختری - که واقعاً سرمایه ملی کشور ما هستند - و آقای زریاب و آقای اسدالله حبیب. ما در جریان کار خود با این ها در تماس بودیم و این ها قشر روشن فکر افغانستان بودند. این ها وطن خود را دوست داشتند و دوست دارند و به خاطر این که همیشه با فرهنگ مردم از نزدیک و بسیار به شکل آکادمیک آن سرو کار داشتند و ما را راهنمایی کردند، گفتیم این سیاست بین خود ما بود، منتها ما چه می کردیم در آن جا؟ خوب البته شما بهتر می فهمید برای ما سیاست کلی کشور مطرح نبود. من سیاست دهقان را گفتم، دهقان میمنه، دهقان بامیان مثلاً همان جنگلیان وطنم برای من مطرح بود و این سیاست برای من اهمیت داشت و همین بسیار زیاست و این که در بیرون سیاست مداران چه کار می کنند این ما را بسته نمی کرد. ما در این آگاهی هم بودیم توسط همان گروه و دوستان خود و می فهمیدیم کار خود را و کاری نمی کردیم که راه برای ما بند شود. ما می خواستیم فرهنگ بخصوص افغانی در آن جا توسط هنرمندان باز شود و معرفی شود.

● از صحبت های شما این گونه پیداست که یک بخش از همین بازی ها و یا نمایش هایی که از طریق رادیو و یا تلویزیون برای مردم بخش می شد و توسط شما به هر حال بازی می شده، مربوط به کلتور و فرهنگ مردم افغانستان بوده و یک مقدارش هم مربوط



می‌شده به شاهکارهای ادبیات جهانی که این بسیار نکته جالبی است که در کشوری مثل افغانستان که شاید خیلی پیش رفته حساب نشود آثار بسیار بزرگ جهانی هنر تیاتر مثل کارهای شکسپیر یا دافنه دوموریه که خود شما فرمودید اجرا می‌شده. این‌ها چه طوری کار می‌شد و چگونه می‌توانستید آن را بازی کنید و از عهده این کار به درستی برآیید؟

○ از نظر انتخاب موارد یک هیأت بود و در رأس آن هیأت کسی بود که خودش روشنفکر بود. این کاغذپرانی نبود. مثلاً پادشاه به خیر خانم فریده انوری و جناب آقای سروری و دوستان دیگری که متأسفانه به خاطر نیست و این‌ها بودند. من هیچ پادم نمی‌رود وقتی هملت شکسپیر را کار می‌کردیم، از احمد شاه علم که در بلغارستان تحصیل کرده بود و درس کارگردانی خوانده بود بسیار استفاده کردیم. اگر ما یک نمایشنامه را کار می‌کردیم، در کنار آن آموزش می‌دیدیم. وقتی یک سؤال برای ما پیدا می‌شد، می‌رفتیم از استادها می‌پرسیدیم. من هیچ پادم نمی‌رود یک نقشی داشتم که از نوشته‌های ویکتور هوگو بود به نام «مردی که می‌خندد». این را بازی کردیم با برخی دیالوگ‌های فرانسوی. وقتی تماشاچی‌ها شنیدند فکر کردند که این‌ها از فرانسه کسی را آورده‌اند و فارسی برایش یاد داده‌اند. البته نمایشنامه رادیویی بود که تن صدرا داریم و بسیار کمک می‌کند. پرومته در زنجیر برای ما بزرگترین الگو است و بزرگترین درس است و شما باور بکنید ما تقریباً هفت ماه روی یک نمایشنامه گورکی به نام «در اعماق اجتماع» کار کردیم. در اعماق اجتماع از نظری بزرگترین مکتبی بود که ما در آن جا دیدیم. متأسفانه باز یک سلسله کارهای بروکراسی بود و اجازه ندادند و نمایش داده نشد. البته نمایشنامه تیاتری بود که استاد بیسد - پادشاه به خیر - کارگردانی می‌کرد، ولی برای ما بزرگترین درس، خود شناخت تیپ‌ها در اعماق اجتماعی بود.

● چطور آثار گورکی در آن مواقع با مانع برخورد می‌کرد؟ در حالی که سیاست دولت افغانستان در آن زمان شاید بر این بوده باشد که هرچه در کشورهای کمونیستی آفریده شده، تبلیغ و مطرح شود. ○ من این را از نظر سیاسی جواب نمی‌دهم، چون آدم سیاستمداری نیستم و حق هم ندارم که آن را از آن نظر بررسی بکنم. ولی از نظر منطقی چه سوسیالیستی و چه غیر سوسیالیستی، از نظر ما بسیار با ارزش هستند. گفتم در رادیو یک گروه بسیار روشن فکر بود که اینها البته آن صلاحیت را داشتند که این حرف‌ها را می‌آوردند در آن جا می‌گفتند برادر بگیریم درباره این حرف‌ها کار کنیم. من مانعی در آن جا ندیدم. این که گفتم شروع دولت داوود خان بود و حکومت داوودخان را از نظر سیاسی اگر برای شما بگویم، شما خودتان بهتر می‌دانید که این‌ها از چه طریق آب می‌خوردند و در کجاریشه داشتند و شاید هم همین عامل بوده که کسی در آن جا چیزی نمی‌گفته. من هیچ پادم نمی‌رود در جریان لیسه‌ام در قندوز اولین نویسنده خارجی که من با ایشان آشنایی پیدا کردم، آقای عزیز نسین بود. عزیز نسین فعلاً هم با مشکلات روبرو می‌شود در کشور خودش، حتی در کشورهای پیشرفته، ولی ما در افغانستان می‌توانسیم به راحتی بر روی آن کار بکنیم و مایه اصلی کار ما همین‌ها بودند.

● خوب، حالا باز یک مقدار برمی‌گردیم به مسایل سینما و این‌که اصولاً می‌توانید تصویری از سینمای افغانستان ارائه بدهید که چه موقعی شکل گرفت و چه کسانی بیشتر در این زمینه فعالیت کردند و چه فیلم‌های مطرحی ساخته شده. به طور کل آیا ما چیزی

به نام سینمای افغانستان داریم یا نه؟

○ بله، سینمای افغانستان را داریم و شاید تاریخچه مشخص سینمای افغانستان را من ندانم، ولی سینمای افغانستان بوده از زمانی که این‌ها در افغان فیلم تولیداتی داشته‌اند. یک یا دو تایی از آن‌جا شروع شد، بعد از آن نظر به تشویق حکومت‌های وقت شرکت‌های شخصی به وجود آمد. مثلاً خدا بیامرز آقای نظیر اولین شرکت خود را به نام نظیر فیلم ساخت و اولین فیلم آن هم رابعه بلخی بود که ساخته شد. این که چقدر این فیلم تکنیک داشت، این موضوع جد است و مهم نفس کار است. ولی سینما را این‌ها معرفی کردند و گفتند ما یک سینما می‌خواهیم داشته باشیم که آن سینما را به تعقیب طالبان آمدند چهار روزی سرش را خاک پوشاندند. این مطرح نیست و این نمی‌ماند و بالاخره یک روزی دوباره سرزنی است در این کشور.

بعد از آن انجنیر لطیف مؤسسه «آریانا فیلم» را تأسیس کرد که من هم با او بودم. اولین فیلمش هم «مجسمه‌ها می‌خندند» بود که آن را توریالی شفق کارگردانی کرد و خود انجنیر لطیف فیلمبردار بود. بعد از آن، شفق فیلم را تأسیس کرد و باز به دنبالش گلستان فیلم آمد و دیگر این که عباس شبان که در هندوستان تحصیل کرده بود آمد و یک مجموعه بسیار مقبول در کابل درست شده بود. این‌ها بر روی سینما کار می‌کردند و مخصوصاً بعد از تأسیس تلویزیون در افغانستان سینما هم کمی رشد پیدا کرد و کمی جان گرفت. سینما از نظر من نهالش کاشته شد و کمی سرزد می‌خواستند این را آبیاری کنند و به ثمر برسانند که موانع تاریخی که شما می‌فهمید متأسفانه پیش آمد و حالا دوستان ما در بیرون کشور هستند. مثلاً در مسکو در همین حال انجنیر لطیف با دوستانش یک فیلم تازه در مورد افغانستان ساخته‌اند به نام «آن سوی دریا». در سال ۱۹۲۲ وقتی روس‌ها آسیای میانه و بخارا، سمرقند و... را اشغال می‌کنند، یک عده مردم کوچ می‌کنند و به طرف افغانستان و ایران می‌آیند چون این دو کشور هم سطح تر است با روسیه. این مردم با غم خود، با خوشی خود و با همه چیز خود و با تمام عواطفشان کوچ می‌کنند و هجرت می‌کنند و به افغانستان می‌آیند. یک نیم‌رخ از کوچ مردم از آسیای میانه به افغانستان را محور فیلم گرفته و امکان دارد در همین یک ماه یا دو ماه دیگر در ازبکستان فیلمبرداری شود. ما وقتی سینمای افغانستان می‌گوییم، چه در افغانستان و چه در خارج از آن در مورد افغانستان، ما روی سینما کار می‌کنیم و همه آن به نام افغانستان یاد می‌شود.

● شما در صحبت‌هایتان گفتید به خصوص از زمانی که تلویزیون پایه‌گذاری شد، در افغانستان سینما بیشتر رشد پیدا کرد. این برخلاف نظریه‌ای است که امروز در دنیا حاکم است یعنی می‌گویند در واقع تلویزیون جای سینما را گرفت و نقش سینما کم رنگ شد. چه طوری شده که در افغانستان تلویزیون باعث رشد سینما شد؟ ○ بله، یکی این که تلویزیون از نظر بصری یک اکران بسیار کوچک دارد و از نظر روانی شما را همان طوری که می‌روید در یک سالن سینما می‌نشینید و فیلم را تماشا می‌کنید، قانع نمی‌کند. درست است، این تجارت است که جای همه چیز را گرفته است. راحت در خانه نشسته‌اید، ویدیو را می‌گذارید، بدون این که بلیطی بخرید و مسافتی را طی کنید و سینمایی را بروید. ولی همان فیلم در سینما از نظر پذیرش ذهنی فوق‌العاده دیگری دارد. در افغانستان این دو پدیده تازه هستند و هنوز تماشاچی انتخاب خود را نکرده. تلویزیون جای خودش را دارد و یک



فوق العادگی خودش را دارد برای تماشای و سینما یک غول است و هیچ چیز جای سینما را نمی گیرد.

● درباره بعضی دوستان آنان که از افغانستان رفته و در کشورهای دیگر فیلم می سازند اگر می شود مقداری بیشتر صحبت کنید؟

○ خدا رحمت کند توریالی شفق را که فوت کرد. ایشان در تاریخ سینمای افغانستان از جمله مؤسین است، همان طور که انجنیر لطیف از جمله مؤسین است. آقای شفق همیشه جایش در سینمای افغانستان خالی است. جوان هایی که در جریان این بیست سال، خصوصاً ده سال اخیر بیرون از کشور تحصیلاتی در مورد سینما دیده اند در کشورهای مختلف بیرون از افغانستان، اینها امیدهای بزرگی اند، مثلاً عبدالحسین دانش و یا مثلاً صدیق برمک و جوان های دیگری که اسمشان را نمی دانم و این ها بیرون از کشور کار می کنند و امیدوار هستند که در افغانستان باشند و از همان جایی که باقی مانده بود، دوباره فعالیت های فرهنگی خود را شروع کنند. از انجنیر یک پرده ای گفتم که در روسیه است و کار می کند و حتی یک دو فیلم ویدئویی ساخته به نام «شیر آقا و شیرین گل» که شاید هم شما دیده باشید و یک فیلم سینمایی که از نظر تکنیک می گویند فوق العاده بوده و من خودم ندیده ام ولی با آن ها در ارتباط هستم. شنیده ام با همکاری های از یک فیلم این ها یک فیلمی ساختند به نام «عشق پیری» یک تعداد هنرپیشه های سابقه دار افغانستان در آن بازی کردند و یک تعداد جوان های دیگری که خارج از افغانستان بودند و آن فیلم بسیار معروف شد از نظر منتد فیلمبرداری و تکنیک فوق العاده مورد قبول واقع شد. این که چقدر پول مصرف کرده اند و چه مقدارش را توانسته اند بگیرند بحث دیگری است و به ما ربطی ندارد. فیلم دومش را که می خواهد فیلم سینمایی باشد آن را باز هم از سوی از یک فیلم و به کمک لابراتورهای از یک فیلم می سازد به نام «آن سوی دریا» که سناریویش را برای من فرستاد و بسیار جالب است. البته من در خلال این ها بدون این که شما بیورسید یک امیدی دارم که ما همیشه روی این موضوع ایستادگی کنیم. افغانستان است و سینمای افغانستان چه در بیرون از افغانستان و چه در داخل افغانستان. این متعلق به افغانستان است. ما یک مشکل داریم از نظر اجتماعی. در طول بیست سال همان بچه هایی که سن شان از ۱۲ تا ۲۲ می رسد و همان بچه هایی که در کمپ های پاکستان و یا کشورهای دیگر بزرگ شده اند با هم سن و سالان خود که در اروپا بزرگ شدند از نظر موضوعات اجتماعی و ذهنی این ها را باید روبه رو بیوریم. اینها را باید یک آشتی بدهیم.

● برگردیم به سیاست و یا فرهنگ کلی ای که روی سینمای افغانستان حاکم بود. برخی معتقدند که تولیدات سینمای هند در

افغانستان بسیار جای پا و خریدار داشته است. از طرف دیگر ایران هم تأثیر داشته، به خاطر این که هم زبان بوده است. از طرف دیگر روسیه به خاطر سیاست حاکمه نفوذ داشته و حمایت می شده است. یعنی سینمای افغانستان از چند سو تغذیه می شد. در آن دوره ای که شما بودید و می دیدید، کدام یک از الگوها بیشتر مورد پذیرش سینماگران بود؟

○ سینمای افغانستان همیشه انعکاس دید مردم و تماشاچیان افغانستان است. تماشای افغانستان همیشه اسیر فیلم هندی بوده و جوان های ما اکثر آ تقلید فیلم های هندی را می کردند. سینمای هندوستان یک چتر بزرگ دارد در دنیا، چون تولیداتش بسیار زیاد است، نه تنها در افغانستان، در کشورهای جهان سوم و کشورهای عربی و حتی در آفریقا یک امپراطوری دارند آن ها. در افغانستان فیلم هایی که می آمد، متأسفانه آموزنده نبود و فیلمی نبود که به درد مردم افغانستان بخورد. فقط فیلم های تفریحی بود. من آن را بسیار عذر می خواهم می گویم مبتذل بود، از نظر اخلاقی برای ما چیزی نداشت و ما را اسیر ساخته بود. ولی سینمای ایران بر عکس در افغانستان یک جای پای بخصوص دارد، از نظر اخلاقی و هم از نظر این که ما زبان دری داشته و از نظر تاریخی با ایران یک رابطه درازی داریم. از نظر من سینمای ایران در افغانستان سازنده تر از سینمای دیگر کشورهاست، چون رسم و رواج، فرهنگ و زبان آن یکی است. یک دوره ای بود فیلم های خوب ایرانی به افغانستان می آمد مثل فیلم خاک یا گاو یا پنجره یا داش آکل نوشته صادق هدایت. ما بیشتر توقع داشتیم در این سطح ایران فیلم های خود را به افغانستان صادر بکنند. من از سینمای هندوستان هیچ وقت چیزی نگرفته ام، ولی از فیلم خاک، هزاران چیز گرفته ام، برای این که با من فرهنگ مشترکی دارد. من حتی خود را در مابین خاک می دیدم و خود را در بین گاو می دیدم. یکی بود از نظر ارتباط و برای مردم مفیدتر بود. در مورد سینمای روسیه از نظر سیاست بعد از این که انقلاب اکبر در روسیه پیروز شد، سینمای این ها شعاری شد. آن ها می خواستند ملت روسیه را تجدید تربیت بکنند و مطابق اندیشه های فکری خودشان تماشای خود را بار بیآورند که آن به درد ما نمی خورد. این جا افغانستان است و ما رسم و رواج و فرهنگ بخصوص خود را داریم که هیچ ملتی این را ندارد و به ما تأثیر هم نمی کند.

● همین سینما چقدر این جا جای پا داشت، یعنی فیلم هایش نمایش داده می شد؟
○ سینمای هندوستان همیشه حاکمیت داشت و نمایش داده می شد.
● شما سینمای ایران را تأیید کردید با توجه به ارزش های هنری، ارزش های اخلاقی و ارزش های تاریخی و مشترکاتی که با مردم ما

یک دوره ای بود فیلم های خوب ایرانی به افغانستان می آمد مثل فیلم خاک یا گاو یا پنجره یا داش آکل نوشته صادق هدایت. ما بیشتر توقع داشتیم در این سطح ایران فیلم های خود را به افغانستان صادر بکنند. من از سینمای هندوستان هیچ وقت چیزی نگرفته ام، ولی از فیلم خاک، هزاران چیز گرفته ام، برای این که با من فرهنگ مشترکی دارد.



داشته. حالا همین سینما چقدر در بین مردم و در بین مخاطبان سینما در افغانستان مطرح بود و یا مورد پذیرش قرار می گرفت؟ یعنی بودند کارگردانها و فیلمسازهای افغانستان که از اینها الگوپذیری کنند؟

○ خدا مغفرتش کند آقای شفق چون یک کمی در هندوستان تحصیل کرده بود، ناگزیر از نظر ذهنی یک کمی نزدیکی داشت با سینمای هندوستان و آقای عباس شبان هم که در هندوستان تحصیل کرده بود، او هم از آنجا گرفته بود. منظورم این است که در بین همین مجموعه سبکها و روشهای سینمایی، ما میخواستیم یک سینمای نو دیگر از خودمان داشته باشیم. ما تقلید کردیم و نمیگویم تقلید نکردیم. ما تقلید از سینمای هندوستان کردیم، تقلید از سینمای ایران کردیم، تا سینمای خود را در جای اصلی خودش بنشانیم. دیگر این که موضوع اقتصادی است. به طور کلی تاجران فیلمهای هندی فعال تر بودند تا تاجرهای فیلمهای ایرانی و غربی در افغانستان. مثلاً اگر فرض کنیم در یک ماه در کابل ده تا فیلم هندی وارد می شد، از ایران دو تا فیلم وارد می شد و این هم از نظر اقتصادی به صرف بود، چون تماشاچی بیشتر به طرف فیلم هندی می رفت.

● پس می شود این نتیجه را گرفت که بودند کسانی از فیلمسازان افغانستان که خواهان یک سینمای ملی بودند، اما به خاطر قدرت عظیم سینمای هندوستان نمی توانستند در مقابل آن مقاومت کنند و چون از نظر اقتصادی پشتوانه ای نداشتند، نمی توانستند به سمت یک سینمای ملی حرکت کنند؟

○ بلی، در نهایتش گفتم و باز هم تکرار می کنم با تحدید سینمای بیرون می توانست یک سینمای افغانی در حال تولد باشد که متأسفانه کار از کار گذشت ولی باز ما امیدوار هستیم.

● خوب حالا دامنه بحث را بکشائیم به محیط مهاجرت شما. شما ظاهراً از سالهای نخستین دهه شصت، رفتید به سمت ترکیه. اولاً می خواهیم بفهمیم که دلیل مهاجرت شما چه بوده و بعد در آنجا به چه کارهایی مشغول هستید؟

○ هنرمندان حساس ترین و پرعاطفه ترین اقشار جامعه اند. یک تنگ دار مجاهدیک موضوع را به خوبی گذشت می کند یا تحمل می کند. البته ما هم تحمل می کنیم و نمی گویم که ما قوت تحمل نداریم، ولی ما خیال داریم، یک نگاه دیگر داریم و دلیل بیرون رفتن من موضوعش همین است که فرهنگ، هنر و مردم ما از طریق یک فرهنگ دیگر و مردم دیگر همیشه زیر تاخت و تاز بوده اند و ما هم به اصطلاح هنرمند همیشه گفتیم نه، ما با تو در این جا سهم نمی گیریم و در کنار تو نمی توانیم بایستیم. همان طور است که تقریباً یک سوم مردم افغانستان مهاجر شدند. من بودن و هویت خود را در کنار مردمی که مهاجر شده اند، بهتر ثابت کرده ام تا این که من بنشینم در آنجا تا یک فرهنگ دیگر بر سر فرهنگ ما حاکمیت بکند.

● در ترکیه با چه مشکلاتی مواجه بودید؟

○ خوب، وقتی انسان از جای اصلی خود مهاجر می شود، در هر جای مشکل می بیند ولی خدایی اش ترکیه با هر امکاناتی که داشت از

ما پذیرایی کرد. بچه های من مکتب رفته و درس خوانده اند و امروز صاحب کار هستند. زمینه های کار در آن جا باز است. البته برای من سخت است و مشکل تمام می شود و تا آخرین لحظه عمرم که خارج از وطن خود باشم، برایم مشکل است. همان جغرافیا برای من بسیار مطرح است، با همه قومیتها و نژادهایش. ما در طول تاریخ با تمام نژادها و ملیتها مثل برادر زندگی کرده ایم و حقوق مساوی داریم. پیش من اصلاً این بحث نیست که چه کسی چه ملیتی و چه نژادی دارد. فقط حاکمیت روسیه برای من سخت تمام شد. کاش در آن زمان از نظر فرهنگی بیرون از افغانستان یک سلسله آدرسهای شخصی و یا حاکمیت مشخصی می بود که ما در این رشته کار می کردیم و متأسفانه نبود و تا حالا فکر می کنم نیست.

● پیش از گفت وگوها مقداری صحبت کردید از فعالیت هنری خودتان در ترکیه و حالا می شود بیشتر بگویید؟
○ در ترکیه اولاً مشکل زبان داشتم. ولی چون زبان مادری ام از یکی است و زبان از یکی مادر زبان ترکی است، این مشکل رفع شد. وقتی



مشکل رفع شد، من هنریشه بودم و اول گفتم در این شهر چه کسی در این زمینه ها کار می کند. بالاخره رفتیم و پیدا کردیم و با آنها شروع به کار کردیم و تقریباً من زیادتر ترکیه را...

● یعنی در مؤسسات خود ترکیه به دنبال کارهای هنری رفتید؟
○ بله، بله دنبال اینها رفتم و پیدا کردم. ما هنرمندان زبانی بین المللی داریم. ما با هیچ ملت و هیچ نژادی مشکل نداریم، تا وقتی که مشکل از آنها خلق نشود. با هم کنار آمدیم و کار شروع شد تا به امروز، ولی من افسوس می خورم و کاش در همین هفده سال و هجده سال می توانستم برای وطنمان کاری بکنم. متأسفانه من این را با شرم می گویم و به دست ما هم نبود.

● فعالیت های شما در ترکیه بیشتر در زمینه تیاتر بود و یا سینما؟

○ در زمینه تیاتر بوده، تیاتر بچه ها و یا اطفال.

● یعنی آموزش می دادید؟



صدای ناصر خسرو در آن دره‌ها می‌پیچید و انعکاس آن در بیرون افغانستان، شما فکر بکنید که چقدر این ارزش داشت، از نظر معنوی و فرهنگی، در بیرون از افغانستان همه می‌گویند افغانستان جنگ، خون، خاکستر، ولی از بین خون و خاکستر یک صدای رسا بلند می‌شد، می‌گفت من هستم و ادامه دارم و ادامه دارد آن صداها. انعکاس صدای ناصر خسرو را در طول تاریخ می‌شنویم.

● شما بعد از هفده سالی که به وطن بازگشتید آن‌جا را چطور دیدید؟ با توجه به این که شما در گذشته در مقاطع مختلف در فرهنگ و هنر افغانستان سهم داشتید.

○ همین حالا احساساتی که نسبت به وطن خود دارم با هیچ کلمه و ادبیاتی قادر به گفتن آن نیستم. من از کابل بسیار خاطرات خوبی دارم، ولی متأسفانه کابل را نتوانستم ببینم. کابل خراب شده بود و مزار شریف کمی آباد بود. شیرغان که رفتم، کمی آباد شده بود. متأسفانه میمته رفته نتوانستم که زادگاه من است، ولی می‌گفتند که آن‌جا هم خراب شده است و به جز خرابی چیزی دیگری ندیدم.

● برای بار دوم که به افغانستان رفته بودید هیچ گونه فعالیت هنری دیگری نداشتید؟

○ غیر از پروگرام ناصر خسرو دیگر کار هنری نداشتیم. قرار بود یک سلسله کارهایی در سطح سینما داشته باشیم و با استاد و کسان دیگری که در این زمینه دست داشتند، در ارتباط بودیم. حتی ناصر خسرو را گفتند بعد از این که شکل تئاتری آن گذشت، به صورت سناریو بنویسیم و میثمایی درست کنیم. این کارها ادامه داشت، ولی خراب کردند.

● در مورد استاد بیسد کمی صحبت کنید

○ استاد بیسد - البته هر هنرمند و بازیگری حرف مرا تأیید می‌کند. پدر تئاتر افغانستان است، پیر تئاتر افغانستان است. کارهایی که استاد بیسد در زمینه بازیگری کرده، نه تنها برای افغانستان، بلکه افتخار آن در بیرون از افغانستان هم انعکاس داشته. در کنار آن انسان‌های دیگری هم بودند، مثلاً آقای جلیا و آقای فرخ آقای مهاجر و دیگر دوستان بسیار نزدیک و عزیز که در تئاتر افغانستان بودند در کابل تنداری مثل مجید غیثی، احسان لیل، باری جواد، زلیخا نورانی و حبیبه عسکر، این‌ها جای بخصوصی دارند در تئاتر افغانستان و معلمان ما هستند و من برای همه آن‌ها صمیمی‌ترین حرمت را دارم.

● پرسش‌های من به پایان رسید. اگر شما صحبت ناکفته‌ای دارید بفرمایید؟

○ سخن هیچ وقت آخر نمی‌شود و امیدوار هستم به ادامه این کارهای مبارکی که شما دارید. امیدوار هستم دوستان من در هر جای دنیا که هستند، کمی به خود حرکت بدهند و اوضاع فرهنگی افغانستان مخصوصاً تئاتر و سینمای آن را در هر جای دنیا که هستند پیش ببرند. همان طور که گفتم، سینمای افغانستان متعلق به افغانستان است و این که در بیرون از افغانستان در رشته سینما کار می‌کنند، همان هم متعلق به افغانستان است. امیدوار هستم که این راه ادامه پیدا بکند. برای دوستانمان از خداوند قوت می‌خواهیم و به امید روزی هستیم که در وطنمان کارهایی را که نیمه تمام مانده به عرصه عمل بیاوریم.

● نحوه اجرای آن چه طور بود و قرار بود در کجا اجرا شود؟

○ در دره کیان می‌خواستند بازی کنند و بسیار تشکیلات بزرگی گرفته بودند. یک استیج مقبول ساخته بودند. استیج طبیعی بود و در طول تاریخ،

○ بله، آموزش می‌دادیم و به طور کلی جنبه آموزش داشت.

● در کدام مدرسه خصوصی و یا معلم بودید در مدرسه دولتی؟

○ خیر، در آن‌جا یک گروه تئاتر است، یک گروه تئاتر آماتور. ما مثل فروشنده‌های دوره گرد وارد مدارس می‌شدیم و با مقامات اداری آن مکاتب در ارتباط می‌شدیم. مثل این که یک ساعت کلاس موسیقی دارند، ما می‌گفتیم یک ساعتش را به تئاتر تخصیص بدهند تا هم بچه‌ها تئاتر را بشناسند و هم یک نمایشنامه آموزنده در سطح سنی خودشان برای آن‌ها ارائه بدهیم.

● حالا چون کشور ترکیه یک کشور مهاجرنشین است و مهاجران افغانی زیاد در آن‌جا هستند، می‌شود از فعالیت‌های موجود در بین مهاجرین یک مقدار صحبت بکنید؟ فعالیت‌های وجود دارد و اگر هست در چه رشته‌ای از هنر می‌باشد؟

○ متأسفانه فعالیت‌های فرهنگی و هنری در بین مهاجرینی که در ترکیه زندگی می‌کنند، وجود ندارد و من تا به حال نشیده‌ام، چون در آن‌جا همه به فکر مشکلات اقتصادی هستند. در بین مهاجرین ترکیه بگانه کسی که به این مسائل پهلوی خوابانده، من هستم که آن‌ها با علاقه شخصی خودم رفتم و با یک گروه هنری با آن‌ها کارهای تئاتری در سطح ویدئو انجام می‌دهیم و فعالیت‌هایم ادامه دارد تا به حال.

● حالا برگردیم به آن بخش از زندگی شما که فعالیت در کانون ناصر خسرو است. یک مقدار بیشتر توضیح دهید.

○ من گفتم بعد از هجرت هفده ساله دوباره به وطن خود رفتم که دوباره وطن را زیارت بکنم.

● در چه سالی؟

○ در همان سالی که طالبان آمدند و مزار را گرفتند. سال ۷۶ رفتم به آن‌جا و این بزرگ‌ترین شانس برای ما بود. من رفتم که از طریق خود کانون فرهنگی ناصر خسرو یک فعالیت هنری انجام بدهم. تیرخ زندگی ناصر خسرو را این‌ها می‌خواستند بسازند، به وسیله استاد بیسد. کارهای مشق در مرکز کانون در مزار شریف شروع شد. استاد بیسد کارگردانی می‌کرد و جناب آقای قادر فرخ از بازیگرهای بسیار موفق مادر افغانستان بودند و یکی دو سه تا از جوان‌ها. بچه‌های هفت‌هفت‌ساله ما که آماتور بودند، علاقه و شوق داشتند. ماروزنه این را پیدا کرده بودیم که بعد از هفده سال این طور یک کار پرافتخار فرهنگی را که به نام ناصر خسرو بود انجام دهیم. دیگر این که من با استاد بیسد یک جا شریک صحبت بودم. کارها با ایشان یک افتخار بزرگ بود. از کشورهای همجوار، ناصر خسرو شناس‌ها و کسانی که در این زمینه معلومات داشتند آمده بودند. به کلی یک نمایشنامه ادبی بود. آن همه شعر بود نثر بود بسیار عالی بود. متأسفانه آن‌ها هم نیمه تمام ماند.

● چه کسی این را نوشته بود؟

○ یکی از برادران کانون نوشته بود. نمی‌دانم چه کسی بود. ولی استاد بیسد آن را کارگردانی می‌کرد و نقش ناصر خسرو را نیز داشت. استاد بیسد به من گفت تو هم نقش ناصر خسرو را بازی کن و من در آن‌جا نقش مولوی مسجد جامع بلخ را بازی می‌کردم. واقعاً آموزنده بود و یک خاطره بسیار شیرین است در طول زندگی من که متأسفانه نیمه تمام ماند و نگذاشتند ما کار را به پایان برسانیم.

● نحوه اجرای آن چه طور بود و قرار بود در کجا اجرا شود؟

○ در دره کیان می‌خواستند بازی کنند و بسیار تشکیلات بزرگی گرفته بودند. یک استیج مقبول ساخته بودند. استیج طبیعی بود و در طول تاریخ،

